

رابطه سبک زندگی و دین‌داری از دیدگاه ابن خلدون

علی رحمانی فیروزجاه*

سعیدیه سهرابی**

چکیده

مفهوم سبک زندگی، به نسبت رویکردهایی که بدان پرداخته می‌شود، تعاریف متفاوتی دارد. سبک‌های زندگی مجموعه‌ای از طرز تلقی‌ها، الگوها، ارزش‌ها، شیوه‌های رفتار، سلیقه‌ها، نوع مصرف، و وسایل زندگی است که غالباً اقدامی جمعی است و شماری از افراد در یک نوع سبک زندگی، اشتراک‌هایی پیدا می‌کنند و این اشتراک‌ها به صورت نمادین در جامعه مطرح و موجب هویت‌بخشی به شخص و گروه‌های اجتماعی می‌شود. امروزه سبک زندگی عاملی تأثیرگذار در تمامی جنبه‌های زندگی دانسته می‌شود که در این مقاله با روش تحلیل متن به بررسی تأثیر سبک زندگی بر نظام ارزشی افراد و جامعه با محوریت دین از دیدگاه ابن خلدون در مقدمه‌اش پرداختیم. به نظر ابن خلدون، محیط جغرافیایی و شیوه معاش موجب شکل‌گیری دو سنخ بادیه‌نشین و شهرنشین با سبک‌های زندگی متفاوت در جامعه می‌شود. در نوع سبک زندگی و نیازهای سنخ بادیه‌نشین شرایطی به وجود می‌آید که شهرنشینی گسترش پیدا می‌کند و سبک زندگی خاص خودش را به وجود می‌آورد. این سبک زندگی با بسیاری از عرصه‌های حیات جمعی در ارتباط قرار گرفته است و موجب تغییر در دین‌داری با سه بعد اعتقادی، اخلاقی، و مناسکی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: محیط جغرافیایی، شیوه معاش، سبک زندگی، سنخ بادیه‌نشین، سنخ شهرنشین، دین‌داری.

* دکترای جامعه‌شناسی، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بابل Arf1348@gmail.com

** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی Sadieh_sohrabi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۵/۲۶

مقدمه

ولی‌الدین ابوزید عبدالرحمان محمد بن خالد، مشهور به ابن خلدون، مورخ مشهور، مقدمه‌ای بر کتاب تاریخ خود (العبر) نگاشته که با عنوان *مقدمه ابن خلدون* در محافل علمی معروف است. *مقدمه ابن خلدون* از بزرگ‌ترین شاهکارهای علمی است که در آن از فلسفه تاریخ، جامعه‌شناسی، و مبادی اقتصاد سیاسی و عدالت اجتماعی بحث شده است. وی در مقدمه، شیوه جدیدی را برای نگارش وقایع به‌کار گرفته است و از راه آن نشان می‌دهد که درگیری‌های طبقاتی و قومی، به‌خودی‌خود، اهمیتی ندارند و به‌جای آن بر عوامل سازنده و پدیدآورنده حوادث آن زمان انگشت می‌گذارد و کوشش فراوانی دارد تا آنها را با محک تجربه و آزمایش بسنجد و از این راه به صحت و سقم آنها پی برد. مفهومی که او از تاریخ در ذهن دارد تبیین وقایع به‌صورت کنش متقابل انسان با محیط جغرافیایی اطراف خود است. لذا، لازم است جهت ارزیابی علمی این اثر و همچنین، تعیین درجه کارآمدی نظریات او در حوزه علوم اجتماعی، به‌ویژه جامعه‌شناسی، تنبغات بیشتری صورت پذیرد.

یکی از موضوعاتی که توجه ابن خلدون را به خود جلب کرده بود، تفاوت در سبک‌ها و شیوه‌های زندگی بادیه‌نشین (bedouin) و شهرنشین (urbanized) بود. چنان‌که می‌گوید:

... و باید دانست که هریک از دو گونه زندگانی بادیه‌نشین و شهرنشین در نوع خود متفاوت و گوناگون است، زیرا چه‌بسا که تیره‌ای از تیره دیگر بزرگ‌تر و قبیله‌ای عظیم‌تر از قبیله دیگر است، و نیز بسی از شهرستان‌ها وسیع‌تر از شهرستان‌های دیگر و بسیاری از شهرها آبادتر از شهرهای دیگر می‌باشد. بادیه‌نشین مقدم بر شهرنشین است. زیرا عادات و رسوم شهرها و شهرستان‌ها مانند تجمل‌خواهی و آسایش‌طلبی به‌دنبال عادات و رسوم است که مخصوص کسب وسایل ضروری معاش می‌باشد (ابن خلدون، ۱۳۷۳: ۲۳۰).

ابن خلدون با طرح دو سنخ بادیه‌نشین و شهرنشین به بررسی تأثیر سبک زندگی بر نظام ارزشی افراد و جامعه می‌پردازد. وی درصدد بود دریابد علت چنین اختلافی چیست؟ در این قسمت، به بررسی علت این اختلاف و چگونگی تأثیرگذاری آن بر نظام ارزشی افراد و جامعه با محوریت دین می‌پردازیم.

سه اصل شکل‌گیری اجتماعات بشری

ابن خلدون پیرامون چگونگی و ضرورت شکل‌گیری اجتماعات بشری در جلد اول مقدمه مباحث فراوانی را مطرح می‌کند که درنهایت به سه اصل منتهی می‌شود:

۱. انسان مدنی‌الطبع است و به عبارتی دیگر، وجود اجتماع ضروری است و این اجتماع نیازمند دو گونه نیاز است:

الف) نیاز انسان به غذا: تأمین غذا موجب تعاون و همکاری اقتصادی و در نتیجه سبب تقسیم کار می‌شود و تقسیم کار علتی است تا علاوه بر، روزی‌شان روزی اضافه نیز به دست آورند.

ب) نیاز به دفاع از خویش: برای مقابله با دشمنان و دفاع از هم‌نوع خود (همان: ۷۷-۷۸). وی معتقد است چون انسان به تنهایی قادر نیست دو نیاز بالا را برآورده سازد؛ از این رو، به همکاری و تعاون نیاز مبرم دارد و اجتماع برای انسان اجتناب‌ناپذیر است (همان: ۲۲۵).

۲. بشر نیازمند قانون است. از نظر ابن‌خلدون چون اجتماع تشکیل شد و عمران پدید آمد، بشر نیازمند به قانونی است که از افراد دفاع کند و برای اجرای قانون نیازمند حکومت و حاکم است (همان: ۷۹). از نظر وی اجتماع به وجود می‌آید، نمو می‌کند و از بین می‌رود در این سه حالت افراد فرمان‌بردار قوانین ثابتی هستند که بیش از هر چیز تحت تأثیر محیط طبیعی، محل سکونت، شیوه اکتساب معیشت، و تولید پدیده‌های اقتصادی‌اند (همان: ۲۲۹).

۳. بشر نیازمند دولت (پادشاه) است:

بنیان‌نهادن بناهای عظیم ناچار باید به هم‌دستی گروه‌های بزرگ و همکاری جمعیت‌های بسیاری صورت پذیرد و از امور ضروری مردم به‌شمار نمی‌رود که مورد نیاز همگان باشد تا آن‌ها را از روی شوق و اضطرار بنا کنند، بلکه ناچار باید چنین جمعیت‌های کثیری را به اکراه و اجبار، با تازیانه پادشاهی و زور و با از راه تشویق به مزد به کار وادارند و پیداست که این همه مزدهای بسیار را یک فرد عادی نمی‌تواند پردازد، بلکه جز پادشاهان و دولت‌ها کسی قادر به پرداخت آن نیست. پس، برای ساختن قصبات و بنیان‌نهادن شهرهای بزرگ راهی نیست جز این‌که به نیروی دولت و پادشاهی انجام یابد (همان: ۶۷۴).

عوامل مؤثر در شکل‌گیری جوامع بشری

ابن‌خلدون بعد از آن‌که شکل‌گیری اجتماع را امری گریزناپذیر و ضروری می‌داند. عواملی را به شرح ذیل در این شکل‌گیری مؤثر می‌داند.

۱. محیط جغرافیایی (geographical environment)

در عامل جغرافیایی به دو مورد زمین و اقلیم اشاره می‌کند. زمین از حیث حاصل‌خیزی،

خشکی، و تعداد سکنه اهمیت دارد. زمینی که از حیث تعداد جمعیت برتری دارد، به پیشرفت و ترقی صنایع کمک خواهد کرد و دوباره عاملی می‌شود برای افزایش جمعیت که با افزایش جمعیت در این دوره دولت به حد اعلائی ترقی خود می‌رسد و انحطاط آن آغاز می‌شود (همان: ۸۱-۸۷).

۲. اقتصاد و شیوه معیشت (livelihood style)

ابن خلدون در تبیین‌های خود به پدیده‌های اقتصادی اهمیت می‌دهد و ملت‌ها را براساس روش معیشتشان تقسیم می‌کند و روش معیشت را نیز تحت تأثیر اوضاع طبیعی و اقلیمی می‌داند (همان: ۲۲۵-۲۲۷). وی معتقد است کسانی که از راه شترچرانی زندگی می‌کنند وارد جلگه‌های سبز و خرم می‌شوند، اما صاحبان آن سرزمین آنان را می‌رانند و آنان به کوه‌ها و راه‌های دشوار پناه می‌برند. زندگی این گروه مانند زندگی حیوانات است و از نرم‌خویی مردم شهرنشین دورند (همان: ۲۲۷-۲۲۹). همچنین، توضیح می‌دهد بدویان از مردم شهرنشین به خیر و شجاعت نزدیک‌ترند (همان: ۲۳۱) یا اثبات می‌کند اوضاع جغرافیایی و مسکن در رنگ پوست و اخلاق بشر تأثیر می‌گذارد. او همچنین، معتقد است کیفیت غذا نیز در خلیقات تأثیر می‌گذارد و کسانی که در غذایشان از مواد گوناگون استفاده نمی‌شود، روح و اخلاق سالم‌تر و قیافه زیباتری دارند و بالعکس، کسانی که گوشت و حبوبات می‌خورند اخلاق پست دارند و به امور معنوی و انسانی بی‌توجه‌اند (همان: ۱۶۰-۱۶۷).

۳. عوامل روحی و روانی

ابن خلدون معتقد است برخی عوامل روحی نیز در حال اجتماع مؤثرند. مثلاً در توجیه قلت سکنه آفریقای شمالی و مغرب می‌گوید:

بیشتر ساکنان آن نواحی چادرنشین‌اند که هنوز خوی عصیبت در آنان نیرومند است و در نتیجه زندگی در زیر چادرها و فراز کوه‌ها را که نگهبان آن عصیبت و درواقع، حافظ استقلال ایشان است بر انواع دیگر زیست ترجیح می‌دهند. اما، در مشرق‌زمین مردم به حفظ عصیبت و انساب خویش اهمیت نمی‌دهند. بنابراین، شهرها افزون شده و مردم بیشتر شهرنشین‌اند (همان: ۲۲۸).

از نظر وی کلیه اجتماعات دستخوش تغییرند و این تغییرات ارتباط مستقیمی با روحیه

آن اجتماعات دارد و از طرفی هم معتقد است این پدیده‌ها نتیجه ضروری آن‌گونه اوضاع مادی است که اکثریت افراد آن ملت در آن زیست می‌کنند (همان: ۲۳۶).

عوامل مؤثر در طرز فکر جوامع

از نظر ابن خلدون طرز فکر یک ملت را عوامل ذیل می‌سازند:

۱. آب و هوا و محیط جغرافیایی

ابن خلدون هفت اقلیم در نظر می‌گیرد:

(گرم) ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ (سرد)

اقلیم ۱ و ۷ که شمال و جنوب‌اند در گرما و سرما متفاوت‌اند و از هر دو سوی، به تدریج که به سمت اقلیم میانه، یعنی ۴، پیش می‌رویم به تدریج از گرما و سرما کم می‌شود و در وسط زمین به تعادل می‌رسد. این نقطه ۴ یا وسط زمین مستعد آبادانی و عمران است و پس از آن نقطه ۳ و ۵. همچنین، هرچه به سمت ۱ و ۷ می‌رویم از عمران و آبادانی دور می‌شویم. همه دانش‌ها، هنرها و ساختمان‌ها، پوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها، میوه‌ها، و همه ابتکارات مختص اقلیم معتدل، یعنی ۵ و ۴ و ۳، است و اقلیم‌های ۱ و ۲ و ۶ و ۷ در همه احوال بسی از اعتدال دورند و اخلاق آن‌ها نزدیک به جانوران است و به همین اندازه از انسانیت دورند. در اقلیم ۷، یا جنوب، سیاهان زندگی می‌کنند و چون اقلیم گرم است گرما در مزاج اثر می‌گذارد و روح آن‌ها نیز سرشار از حرارت می‌شود، از این رو، روان‌های مردم اقلیم هفتم نسبت به روان‌های مردم اقلیم چهارم (اعتدال) گرم‌تر است. به همین دلیل شادی و فرح سریع‌تر به آن‌ها دست می‌دهد و انبساط و خوشحالی بیشتری دارند و بر اثر همین حالت دچار سبکسری و سبکی می‌شوند (همان: ۹۳-۱۵۹).

۲. نژاد

ابن خلدون به نژاد اهمیت می‌دهد، ولی مفهوم نژاد از نظر ابن خلدون با آنچه ما امروزه می‌گوییم متفاوت است. نژاد در نزد او همان هم‌خونی و قرابت است. او می‌گوید اقوام بدوی از عصبیت بیشتری برخوردارند، چون بیشتر هم‌خون و خویشاوند هستند (همان: ۲۴۴). همچنین، در بحث نژاد سخنی از عمر نقل می‌کند و می‌گوید:

نسب خویش را بیاموزید و چون نبطیان سواد (عراق) مباحثید که هرگاه کسی از اصل ایشان سؤال کند گوید از فلان قریه‌ام (همان: ۲۴۵).

۳. اقتدا و تشابه

ابن خلدون معتقد است در یک نبرد، قومی پیروز می‌شود و قومی شکست می‌خورد. در نهاد قوم پیروز، همواره اعتقاد به کمال و برتری بر ملت شکست‌خورده و مسخرساختن آن‌ها حاصل می‌شود و این احساس بدین سبب در قوم پیروز ایجاد می‌شود که قوم مغلوب در فرمان‌بری خود از اقوام پیروز دچار اشتباه می‌شود و به جای این‌که این اطاعت را معلول غلبه طبیعی آن قوم بداند آن را به کمال و برتری آنان نسبت می‌دهد. این پندار غلط به وجود می‌آید و پس از استمرار تبدیل به اعتقاد می‌شود و کسانی که به آن معتقدند کلیه آداب و شئون قوم غالب را پیروی می‌کنند و به آنان تشبه می‌جویند. ملت شکست‌خورده پیروزی غلبه‌جویان را از عصبیت یا قدرت و دلاوری آنان نمی‌دانند، بلکه گمان می‌کنند این غلبه در پرتو عادات و رسوم و شیوه‌های زندگی آن قوم حاصل آمده است. حتی همسایه ضعیف که کنار این قوم شکست‌خورده باشد از این تشبه و اقتدا بهره بزرگی خواهد داشت (همان: ۲۸۱-۲۸۵).

۴. میل به محاربه

او معتقد است جنگ‌ها و زدوخوردها از نخستین روزهایی که خدا مردم را آفریده است، پیوسته در میان آنان روی می‌داده است و بر روابطشان با دیگران تأثیرگذار است (همان: ۲۳۴).

۵. دین و دین‌داری

ابن خلدون دینی را منشأ تأثیرات اصلی می‌داند که از سرچشمه وحی اخذ شده است و روح بشری را واسطه میان جسم انسانی و خدا می‌داند و معتقد است این روح هر چقدر متعالی‌تر باشد، به خدا نزدیک‌تر است؛ چراکه انبیا و اولیا از این روح برخوردارند. او مدعی است که با کشتن جسم و با نماز و روزه می‌توان حقایق مهمی از جهان را در عالم رویا فهمید و خود نیز مدعی است از این راه، به اسراری دست یافته است. او وحی را نیز از این طریق اثبات می‌کند و ایمان راسخش را به اعجاز پیامبر اکرم (ص) که همان قرآن است نشان می‌دهد (حسین، ۱۳۸۳: ۶۶). از نظر ابن خلدون، ایجاد جامعه و انسان معتدل

تنها با وجود حاکمیت پیامبران امکان‌پذیر است. اگر مردم به حق و راستی (دین) بگرایند و دنیا و باطل را فرو بگذارند و به ایزد روی آورند، در هدف و راهی که برگزیده‌اند، متحد می‌شوند و در نتیجه، هم‌چشمی و کشمکش از میان آن‌ها رخت برمی‌بندد و نزاع و اختلاف کمتر روی می‌دهد و همکاری و تعاون نیکو حاصل می‌شود و دایره وحدت کلمه و یک‌زبانی آنان در راه هدف مشترک توسعه می‌یابد، آن‌گاه دولت رو به عظمت و وسعت می‌رود. اجتماع و وحدت دینی، در نتیجه بینایی و فداکاری، نیروی عصیبت را دوچندان می‌کند. از این رو، هیچ نیرویی در برابر آنان تاب مقاومت نمی‌آورد. به علاوه، چیزهایی نظیر صفات خداوند، حقانیت وحی و نبوت، فرشتگان، ارواح، جن، قیامت، بهشت، و دوزخ از جمله مسائل مهمی هستند که عقل به تنهایی نمی‌تواند واقعیت آن‌ها را محقق سازد. بنابراین، باید تعلیم آن‌ها را به شارع واگذاشت. ابن خلدون در این عبارات به روشنی به نقش اساسی «دین» و «معرفت دینی» در ایجاد دولت و شکل‌دهی به وفاق اجتماعی، از یک سو، و تعیین نوع زندگی افراد، از سوی دیگر، اشاره می‌کند (فاتحی و اخلاصی، ۱۳۸۸: ۹۳). از طرف دیگر، او معتقد است در انتقال بادیه‌نشینی به شهرنشینی تفاوت‌های فراوانی در شیوه معیشت و سبک زندگی افراد جامعه ایجاد می‌شود که در دین‌داری آن‌ها تأثیرگذار است؛ یا به عبارتی تغییر سبک زندگی موجب تغییر شکل دین‌داری در افراد می‌شود که به بررسی آن می‌پردازیم.

سبک زندگی

ابن خلدون دو سنخ اجتماعی بادیه‌نشین و شهرنشین را براساس روش معیشت و شیوه‌های زندگی یا همان سبک زندگی مطرح می‌سازد و به‌طور کلی علت اصلی اختلاف این دو سنخ را محیط جغرافیایی و شیوه معیشت می‌داند.

باید دانست که تفاوت عادات و رسوم و شئون زندگانی ملت‌ها در نتیجه اختلافی است که در شیوه معاش (اقتصاد) خود پیش می‌گیرند (ابن خلدون، ۱۳۷۳: ۲۲۵).

اگر مدرن‌شدن را فرایند انتقاد از سنت‌ها برای تطابق یک جامعه با مجموعه تغییرات شرایط محیطی، تاریخی، و اجتماعی که آن را فراگرفته تعریف کنیم، سبک زندگی شهرنشینی مورد نظر ابن خلدون به نوعی مدرن‌شدن سبک زندگی بادیه‌نشینی است که در حکم هدف برای بادیه‌نشینان است و به نظر ابن خلدون بادیه‌نشینان با رسیدن به سبک زندگی شهری به مطلوب خود نائل می‌آیند، ولی شهرنشینان هیچ‌گاه شیفته عادات زندگی

بادیه‌نشینی نمی‌شوند، مگر ضرورت ایجاب کند (همان: ۲۳۰). همچنین، از نظر وی بادیه‌نشین منتقد سنت‌هاست و می‌گوید:

اگر یکی از ایشان (سنخ بادیه‌نشین) فرصت مناسبی به دست آورد و راه فراری از این زندگی و عادات بیابد و برای او کوچ کردن از این سرزمین میسر گردد، از آن چشم نخواهد پوشید (همان: ۲۴۴).

پیش از پرداختن به مفهوم سنخ‌های اجتماعی باید مفهوم عصیبت را در نظریات ابن خلدون درک کنیم. به طور کلی نمی‌توان از مفهوم عصیبت ابن خلدون تعریف جامع و مانعی تدوین کرد. عصیبت صفت خاص مردم بادیه‌نشین است، در بادیه به وجود می‌آید و جز در بادیه نمی‌تواند زنده بماند و می‌توان از آن به دلاوری، شجاعت، دین‌داری، اخلاق، روح آزادی و آزادگی، فطرت پاک و سالم، بزرگواری، بخشندگی و غیر آن تعبیر کرد. عصیبت در اصل آن است که آدمی از حریم خود دفاع کند و برای پیروزی بکوشد. از نظر وی، عصیبت اساس و محور فلسفه تاریخ و تحولات اجتماعی است. برای او تاریخ، تاریخ رشد، توسعه، غلبه، و پیروزی‌های مبتنی بر عصیبت است (همان: ۲۳۹-۲۵۳)؛ چون محیط و شیوه زندگی در شهر با عصیبت سازگار نیست، پس عصیبت در شهر ضعیف و به کلی ناپود می‌شود و شهر هرچه گسترده‌تر و متمدن‌تر شود، بیشتر به مرگش نزدیک می‌شود (همان: ۲۶۴) و عوامل اجتماعی تقویت‌کننده عصیبت را ۳ عامل عمده ذکر می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. بادیه‌نشینی و توحش: از آن‌جا که بادیه‌نشینی، به خلوص نسب کمک می‌کند، پیوندهای خویشاوندی را محکم‌تر و عصیبت قوی‌تری ایجاد می‌کند (همان: ۲۴۲).

۲. دین: نقش دین در تقویت عصیبت از راه تألیف قلوب و از بین بردن نزاع و اختلاف است (همان: ۳۰۴).

۳. فزونی عدد افراد (همان: ۳۱۲).

و اما عواملی چون معیشت و تجمل (همان: ۲۵) ستم‌کشیدن و خوارگردیدن از طرقی نظیر باج و خراج‌دادن (همان: ۳۲۱)، رقابت و پراکندگی اهداف (همان)، و رواج روح استبداد (همان: ۳۳۵)، از جمله علل تضعیف‌کننده عصیبت‌اند.

سنخ بادیه‌نشین

ابن خلدون در بسیاری از جهات زندگی بادیه‌نشینی را مقدم بر شهرنشینی می‌داند.

و گواه دیگر بر این که بادیه‌نشینی اصل و گهواره شهرنشینی و مقدم بر آن می‌باشد، این است که هرگاه مردم شهری را مورد کنجکاوی و تحقیق قرار دهیم خواهیم دید، بیشتر آن‌ها در آغاز از بادیه‌نشینان و اهالی دهکده‌های نواحی آن شهر بوده‌اند و این امر نشان می‌دهد که احوال و عادات تمدن از کیفیات بادیه‌نشینی سرچشمه گرفته و بادیه‌نشینی اصل و گهواره نخستین است (همان: ۲۳۰).

در مورد شیوه معاش آن‌ها ابن خلدون می‌گوید:

گروهی به کار کشاورزی از قبیل درخت‌کاری و کشت‌وکار می‌پردازند و دسته‌ای امور پرورش حیوان‌ها مانند گوسفندداری و گاوداری و تربیت زنبورعسل و کرم‌ابریشم را پیشه می‌سازند (همان: ۲۲۵).

این گروه خانه‌هایی از موی و پشم حیوانات یا از شاخه‌های درخت یا از گل و سنگ‌های طبیعی می‌سازند و از آن‌ها جز بهره‌بردن از سایه و تهیه پناهگاه منظوری ندارند و گاهی هم به غارها و شکاف‌های کوه‌ها پناه می‌برند (همان: ۲۳۹-۲۵۳).

همکاری ایشان در راه به‌دست‌آوردن نیازمندی‌ها و وسایل معاش و عمران از قبیل مواد غذایی، جایگاه، مواد سوخت و گرمی به‌مقداری است که تنها زندگی آنان را حفظ می‌کند و حداقل زندگی یا مقدار سد جوع در دسترس ایشان بگذارد، بی‌آن‌که درصدد به‌دست‌آوردن مقدار فزون‌تری برآیند، زیرا آن‌ها از گام‌نهادن در مرحله فراتر از آن عاجزند (همان: ۲۶۴).

ابن خلدون براساس سبک زندگی، ویژگی‌های اخلاقی و ارزشی بارز بادیه‌نشینان را خلاصه در موارد ذیل می‌داند:

۱. «به خیر و نیکی نزدیک‌ترند و فساد در میان آن‌ها کمتر از شهرنشینان است» (همان: ۲۳۱) اینان به‌خاطر نوع زندگی‌شان به فطرت نخستین نزدیک‌ترند و از ملکات بدی که در نتیجه فزونی عادات ناپسند و زشت در نفوس نقش می‌بندد، دورترند (همان: ۲۳۴). اگرچه بادیه‌نشینان نیز مانند شهرنشینان به دنیا روی آورده‌اند، لیکن اقبال آنان در حدود میزان لازم و ضروری است و به مراحل تجمل‌پرستی یا هیچ‌یک از انگیزه‌های شهوترانی و موجباتی که انسان را به لذت‌های نفسانی می‌کشاند، نمی‌رسد، زیرا به همان نسبتی که دادوستد ایشان محدود است عادات و رسوم ایشان نیز در این باره ساده است (همان: ۲۳۲).
۲. از شهرنشینان دلیرترند. بادیه‌نشینان به سبب نوع زندگی‌شان و جدایی از اجتماعات بزرگ و تنها به‌سربردن در نواحی دورافتاده و دوربودن از نیروهای محافظ و نگهبان و نداشتن باره‌ها و دروازه‌ها به‌خودی‌خود عهده‌دار دفاع از جان و مال خویش‌اند و آن را به

دیگری واگذار نمی‌کنند و به هیچ‌کس در این باره اعتماد ندارند، از این رو، پیوسته مسلح و مجهزند و در راه‌ها با توجه کامل به همه جوانب می‌نگرند و از هر خطری مواظب خود هستند و تمام این عوامل موجب دلاوری آن‌ها می‌شود (همان: ۲۳۴)؛ همچنین، معتقد بود:

هنگامی که مسلمانان دین خویش را از شارع فرامی‌گرفتند و این آموزش براساس راه تعلیم فنی یا تربیت آموزشی نبود، رسوخ عقاید ایمان و تصدیق در آن‌ها بیشتر بود و بالطبع نیرومندی و دلیری آن‌ها نیز پایدارتر بود (همان: ۲۳۸).

۳. «در کار غلبه و تسلط از دیگران تواناترند» (همان: ۲۶۲). ابن خلدون معتقد است سرشت‌ها و طبایع انسان در نتیجه عادات و چیزهایی که با آن‌ها الفت می‌گیرد، تکوین می‌یابد. قومی که در بادیه‌نشینی ریشه‌دارتر و خوی وحشی‌گری او افزون‌تر از دیگران باشد در غلبه بر اقوام دیگر تواناتر خواهد بود. عادات بادیه‌نشینی نیروی عصیبت ایشان را حفظ می‌کند و نمی‌گذارد رسوم و آداب تجمل‌خواهی و نازپروری جانشین آن گردد (همان: ۲۶۳).

سنخ شهرنشین

ابن خلدون معتقد است:

زمانی که شرایط اجتماع و همکاری شکل گرفت، وضع زندگی افراد توسعه می‌یابد و در توانگری به مرحله‌ای برتر از نیاز می‌رسند و آن وقت وضع نوین زندگی، آنان را به آرامش و سکونت‌گزیدن وامی‌دارد و در راه افزایش خوراکی‌ها و پوشیدنی‌های گوناگون می‌کوشند و به بهتر کردن و ظرافت آن‌ها توجه می‌کنند و درصدد توسعه خانه‌ها و بنیان‌گذاری شهرهای کوچک و بزرگ برمی‌آیند (همان: ۲۲۶).

پس، از نظر وی اجتماع با همکاری و تعاون شکل می‌گیرد و افراد فقط در حد نیازمندی به تولید می‌پردازند و عامل حفظ و پیونددهنده آن‌ها عصیبت است و اما زمانی که میزان تولیدات آن‌ها به بیش از نیاز و ضرورت می‌رسد به توسعه دست می‌یابند و شهرنشینی آغاز می‌شود. در ابتدای شکل‌گیری شهرنشینی چون هنوز عصیبت پابرجاست و از بین نرفته است به آرامش و آسایش می‌رسند و فضایل اخلاقی و دینی هنوز پابرجاست. اما به مرور زمان افراد در سبک زندگی شهرنشینی به امور تجملی و وسایل ناز و نعمت متمایل می‌شوند و این تمایل آن‌ها را به سمت نابودی و انحطاط می‌کشاند و برخی از ویژگی‌های شهرنشینان اولیه براساس سبک زندگی شان از نظر وی عبارت‌اند از:

۱. سبک زندگی شهرنشینی برای رسیدن به آسایش است (همان: ۲۲۹).

شهرنشینی به منزله هدفی برای بادیه‌نشینان است که به‌سوی آن در حرکت هستند و هنگامی که به فراخی معیشت و توانگری می‌رسند، به عادات و رسوم تجمل‌خواهی و ناز و نعمت رومی‌آوردند و آن‌وقت به آرامش و استقرار زندگی متمایل می‌شوند و به قیود شهرنشینی تن درمی‌دهند (همان: ۲۳۰).

۲. سبک زندگی شهرنشینی به‌کمال رسیدن نقایصی است که در سبک زندگی بادیه‌نشینی وجود دارد (همان: ۲۴۴).

۳. تمایل به صنعت و یادگیری (همان: ۲۳۸).

۴. دین در آغاز شکل‌گیری سبک زندگی شهرنشینی مانع اسراف و تجمل‌پرستی می‌شود. بنابراین، حتی ساختمان‌های اولیه بناهای ساده‌ای بیش نیستند. اما، همین که مردم از دین دور شدند بی‌پروا می‌شوند و تجمل‌خواهی برمی‌گزینند (همان: ۷۰۸).

۵. کاهش عصیبت: چون محیط و نظام شهر سازگار با عصیبت نیست عصیبت در شهر به‌تدریج ضعیف و درنهایت به‌کلی نابود می‌شود (همان: ۳۲۸).

پس دولت (آغاز شهرنشینی) در آغاز تشکیل آن به‌شکل بادیه‌نشینی است. سپس هرگاه کشورداری و سلطنت حاصل شود، به‌دنبال آن آسایش، فراخی معیشت، و گشایش احوال همراه خواهد بود و شهرنشینی تنها عبارت از تقنن در ناز و نعمت و استوارکردن و نیکوساختن صنایع متداول است به شیوه‌ها و انواع گوناگون آن، از قبیل امور آشپزخانه‌ها و ساختمان‌ها و گسترده‌ها و ظرف‌ها و دیگر عادات و رسوم امور خانه‌داری (همان: ۲۵۴).

تأثیر تغییر سبک زندگی از بادیه‌نشینی به شهرنشینی در دین‌داری

ابن خلدون معتقد است در انتقال بادیه‌نشینی به شهرنشینی تفاوت‌های فراوانی در شیوه معیشت و سبک زندگی افراد جامعه ایجاد می‌شود که بر دین‌داری آن‌ها تأثیرگذار است.

بادیه‌نشینان که به گرسنگی عادت دارند در تأثیر فراوانی نعمت و آسایش زندگی در وضع بدن و حتی در کیفیت دین و عبادت هم نمودار می‌شود. چنان‌که می‌بینیم بادیه‌نشینان و هم شهرنشینیانی که در مضیقه و خشونت می‌باشند و به گرسنگی عادت می‌کنند و از شهوات و خوشگذرانی‌ها دوری می‌جویند نسبت به آنان که غرق ناز و نعمت‌اند، دین‌دارترند و به عبادت بیشتر روی می‌آورند، بلکه مشاهده می‌کنیم که اهل دین در شهرها و اماکن پرجمعیت اندک‌اند، زیرا در میان جماعت‌هایی که گوشت‌خوارکی و برخورداری از خورش‌های گوناگون و خوردن مغز گندم بدون پوست افراط می‌کنند، قساوت و غفلت

تعمیم می‌یابد و به همین سبب پارسایان، به‌ویژه از میان بادیه‌نشینانی، برمی‌خیزند که از حیث غذا در مضیقه می‌باشند و از انواع ناز و تنعم محروم‌اند (همان: ۱۶۳).

به‌طور کلی سبک زندگی شهرنشین بیانگر تجمل‌خواهی و فراوانی عادات ظرافت‌جویانه جامعه و دولت است. از این‌روست که این سبک زندگی، پیش از آن‌که از جنبه‌های خوب زندگی اجتماعی پررونق رایج در شهرها حکایت کند، نتیجه شایان نکوهش عادت به ناز، نعمت، تجمل، و هوس‌های گوناگون است که در نهایت به فساد اخلاقی شهروندان می‌انجامد:

هرگاه برای زیباکردن در کیفیات امور خانه به مرحله نهایی برسند، به‌دنبال آن فرمان‌بری از شهوات پدید می‌آید و نفس انسان از این عادات به الوان گوناگونی متلون می‌شود که حال وی با آن‌ها در هیچ‌یک از امور دین و دنیای او استقامت نمی‌پذیرد و اصلاح نمی‌شود (همان: ۱۳۶).

ابن خلدون یکی از عوامل دورشدن انسان‌ها از دین را در سبک زندگی زمامداران می‌داند. وی برای دولت‌ها مراحل مختلف و برای زمامداران در هر یک از مرحله‌ها صفاتی را در نظر می‌گیرد که متناسب با آداب و رسوم همان مرحله هست و در مرحله دیگر یافت نمی‌شود (همان: ۳۳۳). وی برای فرمانروایی پنج دوره در نظر می‌گیرد که مرحله پنجم دوران اسراف و تبذیر است و «رئیس دولت در این مرحله آنچه را که پیشینیان او گردآورده‌اند در راه شهوت‌رانی‌ها و لذایذ نفسانی و بذل و بخشش بر خواص و ندیمان خویش در محفل‌ها و مجالس عیش تلف می‌کند و یاران و همراهان بد و نابکار برمی‌گزیند...» (همان: ۳۳۶) و همچنین، معتقد است که در سبک زندگی شهرنشین مردم مجبور به اطاعت از فرمانروایان هستند چون:

در شهر همه‌کس فرمانروا و صاحب‌اختیار کار خود نیست، رئیس‌ان و امیرانی که عهده‌دار امور مردم و مسلط بر آنان می‌باشند نسبت به دیگران گروهی اندک‌اند و بنابراین اکثریت مردم ناگزیرند فرمان‌بر دیگری باشند و در زیر تسلط و فرمانروایی او به‌سر برند (همان: ۲۳۶).

و این فرمان‌بران از لحاظ دینی فاسد می‌شوند، زیرا عادت و فرمان‌بری از آن‌ها مایه تباهی وی می‌شود و انسانی که در دین و اخلاق فاسد گردید درحقیقت انسانیت خود را تباه می‌کند (همان: ۷۴۰).

براساس نظریه گلارک و استارک همه ادیان جهان به‌رغم آن‌که در جزئیات بسیار متفاوت‌اند دارای حوزه‌هایی کلی هستند که دین‌داری در آن حوزه‌ها جلوه‌گر می‌شود. این

حوزه‌ها را می‌توان به‌مثابه ابعاد اصلی دین‌داری در نظر گرفت که عبارت‌اند از: اعتقادی، مناسکی، پیامدی، تجربی، و فکری (سراج‌زاده، ۱۳۸۳: ۶۳). اگر دین‌داری را با سه بعد اعتقادی، مناسکی، و پیامدی یا اخلاقی در نظر بگیریم می‌توانیم تغییرات مورد نظر ابن خلدون در انتقال سبک زندگی بادیه‌نشین به شهرنشین و تأثیر آن در دین‌داری را در موارد ذیل بررسی نماییم.

بعد اعتقادی

اعتقادات: داوری‌ها و احکامی هستند که بر مبنای ایمان پدید می‌آیند و این داوری‌ها مانند همه آفریده‌های انسانی نسبی، ناپایدار، و محدود به فرهنگ‌اند (دیویس، ۱۳۸۷: ۱۷).

این تعریف به‌وضوح در مقدمه ابن خلدون در برخی از ابعاد اعتقادی که وی معتقد بوده است، مشاهده می‌شود. ابن خلدون در مبحث اعتقادی بیان می‌کند که انسان دین‌دار به قیامت (بهشت، دوزخ، جهنم)، موجودات آسمانی (فرشتگان، ملائک، جن)، وحی و نبوت، و عصیت بر پایه خویشاوندی و دینی اعتقاد دارد. وی در خصوص سه مورد اول در تغییر سبک زندگی سخن زیادی نمی‌گوید، اما مهم‌ترین خصیصه نظام اجتماعی جدید را در این می‌داند که قدرت و اهمیت عصیت مبتنی بر خویشاوندی واقعی یا خیالی و زندگی مشترک و خانوادگی به‌طور نسبی رو به انقراض می‌رود. دولت حاکم می‌کوشد به‌جای روابط سنتی دستگاه دیوانی کارآمد را برای اداره‌کردن سازمان‌های گوناگون حکومت به‌کار گیرد. خون‌پرستی در آن‌ها تضعیف می‌شود و به‌سبب کار در بازار و کارمند دولت‌بودن، رابطه‌شان با قبیله فراموش و دلبستگی‌ها و تعلقات گذشته‌شان تضعیف می‌شود (ابن خلدون، ۱۳۷۳: ۳۲۲)؛ وی همچنین می‌گوید:

معمولاً در شهر اصل و نسب خانوادگی در طول زمان به‌علت امتزاج طبقات مختلف اجتماعی از بین می‌رود، در نتیجه در شهر خانواده‌های اصیل و دارای اصل و نسب مشخص یافت نمی‌شود، بدین‌سبب ساکنان شهر را افرادی بی‌هویت، پست و فرومایه تشکیل می‌دهند که به هیچ‌روی نمی‌توان برای آن‌ها حقوقی قائل شد (همان: ۲۵۴).

یعنی در سطح وسیعی تحولات در عرصه‌های مختلف جامعه صورت می‌پذیرد، امور معنوی در مقابل مسائل مادی به‌سبب آمیزش با پول کم‌رنگ می‌شود، ارزش‌های مادی جای‌اندیشه‌های معنوی را می‌گیرد و موجب عدم ادراک مراتب روحانی و معنوی دانشمندان و فرهیختگان از طرف ساکنان شهر می‌شود. از نظر ابن خلدون، فرمان‌بری از

شهوات و نفس موجب می‌شود امور دینی اصلاح نگردد، زیرا آیین صبغت عادات مزبور چنان در وی ریشه می‌دواند و مستحکم می‌شود که جداشدن از آن‌ها بر او دشوار می‌گردد (همان: ۷۳۶). ابن خلدون معتقد است در سبک زندگی شهرنشینی «ایمان در میان مردم تقلیل می‌یابد و مردم از احکام فرمانروایان پیروی می‌کنند و رفته‌رفته شرع جنبه دانش و صنعتی به‌خود می‌گیرد که باید آن را از راه تعلیم فراگیرند» (همان: ۲۳۸). وی همچنین، معتقد است:

هنگامی که مسلمانان دین خویش را از شارع فرامی‌گرفتند و براساس راه تعلیم فنی یا تربیت آموزشی نبود، رسوخ عقاید ایمان و تصدیق در آن‌ها بیشتر بود و بالطبع نیرومندی و دلیری آن‌ها نیز پایدارتر بود (همان).

بعد مناسکی

ابن خلدون در مورد تغییرات مناسکی به‌طور جزئی سخن نمی‌گوید، اما به‌طور کل معتقد است که در سبک زندگی شهرنشینی مردم کم‌کم شعائر و تعالیم مذهبی را فراموش می‌کنند و دستورات آن را زیرپا می‌گذارند. عصیت بر مبنای سود و منفعت‌پرستی شکل می‌گیرد و روابط خونی، عرق ملی و طایفه‌ای فراموش می‌شود و سبک زندگی شهری را عامل انحطاط و انقراض دین و دولت می‌داند (همان: ۳۰۲). وی همچنین، معتقد است یادگیری دین در سبک زندگی شهرنشینی از طریق تعلیم فنی و تربیت آموزشی بوده است و دیگر از طریق شارع نیست.

بعد پیامدی و اخلاقی

از نظر ابن خلدون در سبک زندگی بادیه‌نشینی مردم فقط به ضروریات بسنده می‌کنند و برای به‌دست‌آوردن آن می‌کوشند. بنابراین، تجمل‌پرستی در زندگی‌شان راهی ندارد. ولی، به محض این‌که در شهر ساکن شدند، رفاه‌زدگی در زندگی آن‌ها سرایت می‌کند در نتیجه، نازپرورده می‌شوند و فساد و هرج‌ومرج دولت را می‌پوشاند و تمدن به فنا می‌رود (همان: ۲۵۴)؛ در جایی می‌گوید:

اجتماع شهروندان، به‌علت خوگرفتن به تجمل، شهوت‌پرست شده و با اخلاق و دین غریبه می‌شود. براین اساس، انسان شهرنشین از خود بیگانه و ماهیتش دگرگون می‌شود. پستی‌ها و رذایل، صفحه پاک ضمیرش را می‌پوشاند. مذهب و اخلاقیات نیز که انسان را از آلوده‌شدن

به گناه و فسق بازمی‌داشتند، در شهر از یادها می‌روند و فراموش می‌شوند. انسان شهرنشین به هیچ اصولی پایبند نیست تا از انجام جنایت و تجاوز و هتاک‌ی او را بازدارد (همان: ۲۳۵).

از نظر ابن خلدون، در سبک زندگی شهرنشینی مردم توانایی برخورد با مسائل اجتماعی اطراف خویش، برخورد با طبقه حاکم، و به تبع آن اصلاح در وضع موجود خویش را ندارند.

بدین سبب نمی‌توان ایشان را انسان آزاده محسوب کرد، زیرا این‌گونه افراد همواره درگیر مسائل شخصی خویش‌اند و معضلات و مسائل مذکور، مانع از شکل‌گیری روحیه آزادی و جوانمردی در آن‌ها می‌گردد. کسی که در شهر به هیچ‌رو قدرتی نداشته باشد، به وی توجهی نمی‌شود و قادر به انگیختن هیچ‌کس نخواهد شد و این‌گونه کسان شهرنشین‌اند که دارای هیچ‌گونه قدرتی نیستند (همان: ۲۵۶).

تمام این عوامل موجب عدم احساس تعلق به مکانی خاص از سوی شهروندان و در نتیجه رهاکردن شهر در هنگام بروز خطر می‌شود.

از این‌رو، که شهرنشینان پیوسته در انواع لذت‌ها و عادات تجمل‌پرستی و ناز و نعمت غوطه‌ورند و به دنیا روی می‌آورند و شهوات دنیوی پیشه می‌گیرند. نهاد آنان به بسیاری از خوی‌های نکوهیده و بدی‌ها آلوده شده و به همان اندازه که خوی‌های ناپسند و عادات زشت در نهاد آنان رسوخ یافته است از شیوه‌های شرمندگی و سنگینی هم رخت بر بسته است و می‌بینیم بسیاری از ایشان در مجالس و محافل و در میان بزرگ‌تران و محارم خود سخنان زشت و دشنام‌ها و کلمات رکیک بر زبان می‌آورند و به هیچ‌رو شرم و وجدان و حیا مانع آنان نمی‌شود و ایشان را از این روش ناپسند باز نمی‌دارد، زیرا عادات بد چنان ایشان را فراگرفته است که در کردار و گفتار از تظاهر به اعمال زشت و ناستوده امتناع نمی‌ورزند (همان: ۲۳۵).

از نظر وی دروغ‌گویی، ریاکاری، و دست‌اندازی به نوامیس مردم در آن‌ها فراوان شده و حس شجاعت در آن‌ها از بین می‌رود، همچنین شهرنشینان به سبب کافی نبودن درآمد به تقلب، فریب، و نیرنگ متوسل می‌شوند، اخلاق در آن‌ها متزلزل و دین فراموش می‌شود. او افراد را در سبک زندگی شهرنشینی عمدتاً افرادی لابلالی و بی‌مصرف معرفی می‌کند که بیشتر آن‌ها انگل اجتماع محسوب می‌گردند (همان: ۲۴۶) و همچنین معتقد است:

شهرنشینان در بستر آسایش و آرامش آرمیده و غرق ناز و نعمت و تجمل‌پرستی شده و در نتیجه خوی زنان و کودکان در آنان رسوخ یافته که باید خداوند خانه (رئیس شهر) متکفل امور آنان باشد و به خود هیچ‌گونه اعتمادی ندارند و این خوی رفته‌رفته چنان در آنان رسوخ یافته که به‌مثابه سرشت و طبیعت ایشان شده است (همان: ۲۳۵).

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب مطرح شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که ابن خلدون در اثر ماندگار خود، مقدمه، دو نوع سنخ اجتماعی با سبک‌های زندگی متفاوت و ویژگی‌های خاص خودش به تصویر می‌کشد و معتقد است که شیوه معیشت و محیط جغرافیایی دو عامل مهم در شکل‌گیری این تفاوت است و سبک زندگی در مسکن، نحوه پوشش، خوراک و غذا، نوشیدنی، نوع سوخت، امور آشپزخانه، و خانه‌داری نمود می‌یابد. از نظر وی، انسان بدوی به جهت شیوه معاش و سبک زندگی‌اش در متن طبیعت قرار گرفته و در رابطه مستقیم با طبیعت از اصالت و فرهنگ نابی برخوردار است و به اندازه نیاز تولید می‌کند. اما، هنگامی که نیاز به افزایش تولید پیدا می‌شود شهرنشینی شکل می‌گیرد و سبک زندگی در پی این شکل‌گیری تغییر می‌یابد؛ اخلاق، فرهنگ، و نوع نگاه افراد به مسائل دینی دستخوش تحول و واجد صفاتی خاص می‌شود. به نظر وی، در ابتدای شکل‌گیری شهر، سبک زندگی و نظام‌های ارزشی نوع تکامل یافته باده‌نشینی است و دین هنوز نقش مهمی ایفا می‌کند، لیکن در عمران حضری که سبک‌های زندگی به تجمل‌گرایی، اسراف، و تبذیر می‌گراید، ارزش‌ها تغییر می‌یابند، دین‌داری دگرگون می‌شود و انسان به سوی گمراهی و نابودی گام برمی‌دارد و دارای رذالت اخلاقی و خصوصیت‌های منفی می‌شود.

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۳). مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۱ و ۲، تهران: علمی و فرهنگی. حسین، طه (۱۳۸۳). فلسفه‌ی ابن خلدون، ترجمه امیر هوشنگ دانایی، تهران: آگاه.
- دیویس، چارلز (۱۳۸۷). دین و ساختن جامعه، ترجمه حسن محدثی و حسین باب‌الجوانجی، تهران: یادآوران.
- سراج‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۳). چالش‌های دین و مدرنیته، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فاتحی، ابوالقاسم و ابراهیم اخلاصی (۱۳۸۸). «زیرساخت‌های دینی اندیشه‌های اجتماعی ابن خلدون»، معرفت فرهنگی و اجتماعی، ش ۱.